

Bursuqids Family and Events of the Seljuq Period

Mohsen Rahmati *

Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanity Science, Lorestan University, Khran Abad, Iran,
mohsenrahmati45@yahoo.com

Abstract

Bursuqids, as a local governor family during the Seljuq period, were descendants of the Great Bursuq, who was one of the slaves of commanders of Hasanuyeh governors. When Seljuq armies conquered the Jibal, the heirs of Hasanuyeh joined the Seljuqs, then one of them, who called Bursuq, promoted his rank to the extent that was appointed as the first *shihna* (military commander) in Baghdad. In addition, he was appointed as a ruler of the former Hasanuyeh's possession in Lorestan. He has ruled near 40 years in Seljuq court and his offspring played a key role in the political and military developments during the Seljuq period. Finally, the Bursuqids family was collapsed with the weakness of the Seljuqs and the arrival of new Turkmen powers. Using analytical- historical methods, this study seeks to introduce Bursuqids family, and to show their role in the political and military developments in the Seljuq period. Also, the overall effort is to analyze the political, economic, and social events of the Bursuqids era, rather than merely presenting a historical description

Keywords: Seljuqs, Lorestan, Bursuqids, Amir Kabir Isfahsalar Bursuq

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره اول (پیاپی ۳۷)، بهار ۱۳۹۷، صص ۱۱۱-۱۲۷
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۶/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۸/۰۱

خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی

محسن رحمتی*

چکیده

برسقیان در جایگاه خاندان حکومت‌کننده محلی در عهد سلجوقیان، فرزندان و بازماندگان برسق کبیر، یکی از غلامان خاندان حسنویه، بودند. هم‌زمان با غلبه سلاجقه بر جبال، بازماندگان خاندان حسنویه به آنها پیوستند و یکی از غلامان آنها با نام برسق، در دربار سلجوقیان پیشرفت کرد. او ضمن انتصاب به مقام شحنگی بغداد و در حکم اولین شحنة سلجوقی در بغداد، حکومت بخشی از املاک و اراضی اربابان سابق خود را در لرستان در اختیار گرفت. او نزدیک چهل سال با دربار سلجوقی همراهی کرد و فرزندانش با حفظ قلمرو موروث، در تحولات سیاسی نظامی دوره سلجوقی نقش داشتند. سرانجام در نیمه قرن ششم قمری/دوازدهم میلادی، با ضعف سلجوقیان و برآمدن قدرت‌های جدید ترکمنی، خاندان برسقی برافتاد. این پژوهش درصدد است تا با روش توصیفی تحلیلی، در خلال معرفی خاندان برسقی، نقش آنها را در تحولات سیاسی نظامی دوره سلجوقی بررسی کند؛ همچنین تلاش کلی بر آن است که به‌جای توصیف صرف تاریخی، وقایع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برسقیان تحلیل شود.

واژه‌های کلیدی: سلجوقیان، لرستان، برسقیان، امیراسفہسالار، برسق کبیر

* دانشیار تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسؤول) mohsenrahmati45@yahoo.com

در طول تاریخ ایران، خاندان‌های حکومت‌کننده متعددی به صورت محلی در اطراف کشور حضور داشته‌اند که در تحولات تاریخی این سرزمین ایفای نقش کرده‌اند. شناخت تاریخ این خاندان‌ها به فهم بهتر تاریخ ایران کمک می‌کند. خاندان برسقی از جمله این خاندان‌هاست که از ابتدای حکومت سلجوقیان به آنها پیوسته بودند و در پیوند با آنها، لرستان و شمال خوزستان را در اختیار گرفتند و بعدها نیز نواحی جنوبی کرمانشاه و حتی همدان را نیز بر محدوده حکومت خود افزودند. سیطره این خاندان در حد فاصل بغداد، یعنی مرکز خلافت اسلامی، با همدان، ری و اسپهان، از مراکز قدرت سلجوقیان، قرار داشت؛ پس برای آنها این امکان وجود داشت که در آن عصر نقشی استراتژیک ایفا کنند.

نخستین فرمانروای این خاندان، برسق بود که در مقام اولین شحنة سلجوقی در بغداد منصوب شد. علاوه بر او، فرزندان او نیز با حفظ میراث پدر در تحولات تاریخی دوره سلجوقیان تا نیمه قرن ششم قمری ایفای نقش کردند. این پژوهش می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: سلسله برسقی چگونه شکل گرفت؟ رابطه برسقیان با سلجوقیان چه فرازونشیب‌هایی داشت؟ حکام این سلسله در تحولات سیاسی و نظامی دوره سلجوقی چه نقشی ایفا کردند؟ این فرمانروایان در قلمرو خویش به کدام اقدامات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عمده دست زدند؟ این مقاله در پی آن است که با استفاده از روش توصیفی تحلیلی و از نوع کتابخانه‌ای و با تأکید بر منابع اصلی، در خلال روشن‌ساختن تاریخ سیاسی خاندان برسقی، تحولات مهم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این سلسله را بررسی کند.

گویا در نتیجه کمبود داده‌های تاریخی، هنوز تاریخ این خاندان و نقش آنها در تحولات سیاسی نظامی آن عهد چندان در کانون توجه قرار نگرفته است؛ چنان‌که جز کلود کاهن (Cahen, 1986: 1/1336-37) و یوسفی‌فر (۱۳۸۱، ۷۱۲/۱۱ و ۷۱۳) در مدخل «برسق»، تاکنون هیچ پژوهشگری درباره برسقیان مطلبی منتشر نکرده است و در این هر دو مدخل نیز، از گزارش منحصر به فرد محمدبن عبدالملک همدانی درباره برسق هیچ استفاده‌ای نشده است؛ همچنین مقاله ایزدپناه (۱۳۵۰، ۵۹ تا ۵۴)، با عنوان «خاندان برسقیان لرستان»، متن سنگ‌نوشته خرم‌آباد را معرفی کرده است و درباره آن توضیح داده است و به علت غفلت از منابع تاریخی، شخصیت هر سه فرمانروای برسق‌نام خاندان را درهم آمیخته است. مقاله‌ای دیگر نیز در شرح احوال و اقدامات آق‌سنقر برسقی در عراق و سوریه و دوران جنگ‌های صلیبی نوشته شده است (Alex, 2011: 39- Mallett 56)؛ ولی درباره برسقیان مطلب خاصی ندارد. بنابراین این مقاله در صدد است تا با واکاوی منابع، در خلال معرفی خاندان برسقی، نقش آنها را در تحولات سیاسی نظامی عهد سلجوقی تبیین کند.

پیدایش سلسله برسقی

سلجوقیان، پس از غلبه بر خراسان، طبق رسم ایلیاتی، ایران را بین خود تقسیم کردند و هر دسته‌ای از آنها برای تصرف ناحیه‌ای روانه شد (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۱۰ تا ۱۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۴۶۹). در این میان، ایالت جبال سهم طغرل و نیروهای تحت فرمان او شد. او نیز در سال ۴۳۴ق/۱۰۴۳م برادر مادری خود، یعنی ابراهیم‌پنال را مأمور کرد تا آن ایالت را فتح کند. جبال بخش وسیعی از نواحی مرکزی و غربی ایران، حد

ابقاء کردند و فقط به ابراز اطاعت آنها بسنده کردند (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۲۶). از این رهگذر، خانندان بنی‌عناز را در غرب کرمانشاهان و لرستان گذاشتند و بقایای خانندان کاکویه را در یزد و اطراف آن حفظ کردند و حکومت لرستان و شمال خوزستان را نیز برای برسق و فرزندان وی رها کردند.

قلمرو برسقیان

درخصوص میزان متصرفات تحت اختیار برسق و فرزندان، اطلاع مستقیمی در دست نیست و فقط براساس مطالب پراکنده منابع، حدود تقریبی قلمرو تحت فرمان آنها تعیین می‌شود. قلمرو برسقی نواحی بین خوزستان تا همدان را دربرمی‌گرفت؛ ولی متأثر از روابطشان با سلطان‌های سلجوقی، حدود قلمرو آنها متغیر بود و به میزان آن افزوده می‌شد یا از آن کاسته می‌شد. به‌علت اسکان گسترده عشایر لر و همچنین لزوم کوچ‌های فصلی ایلات بین لرستان و خوزستان، دامنه متصرفات آنها از شوشتر و دزفول در شمال خوزستان تا الشتر و خرم‌آباد و گاهی حتی تا دینور امتداد پیدا می‌کرد. از آنجاکه شهر شوشتر مهم‌ترین مرکز شهری در این قلمرو بود، در منابع، مرکز قلمرو آنها را شوشتر نوشته‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۳۰۶/۱۰، ۵۵۷).

در اوایل قرن ششم قمری/دوازده میلادی و باتوجه به حمایت فرزندان برسق از برکیارق در منازعات او با سلطان محمد (نک: ادامه مقاله)، سلطان محمد ضمن عزل برسق دوم از حکومت لرستان، منطقه دینور و توابع آن را به او داد و پس از مدتی، حکومت همدان را نیز به قلمرو وی افزود (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۰/۳۹۸ و ۳۹۹؛ ابن‌قلانسی، بی‌تا: ۲۷۹). کاتب اصفهانی در سال ۵۱۵ق/۱۱۲۱میلادی، به‌صراحت قلعه کفراش را که ویرانه‌های آن در روستای کفراش در نزدیکی

فاصل بین خوار ری و کویر مرکزی تا حوضه شرقی رود دجله را دربرمی‌گرفت (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۵).

بخش‌های غربی این پهنه وسیع جغرافیایی از ارتفاعات و دره‌هایی تشکیل شده بود که سرچشمه رودهای فراوانی بود. موقعیت کوهستانی این ناحیه (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۲)، علاوه بر جلوگیری از تجمع مردم در یک منطقه و پیدایش شهر پرجمعیت، تردد لشکریان و در نتیجه تسلط دولت مرکزی را بر این ناحیه دشوار می‌کرد. ازسوی دیگر تناسب منطقه با زندگی کوچ‌نشینی و اشتغال غالب اهالی به دامداری (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۲)، بافتی ایلیاتی به آن داده بود. این امر زمینه را برای تشکیل بافت سیاسی نیمه‌خودمختار در آنجا فراهم می‌کرد که در کنار حکومت‌های دیگر نواحی ایران، به حکومت‌های محلی مشهورند.

نخستین دسته از این نوع حکومت‌ها در این منطقه، خانندان حسنویه بودند که در طول قرن چهارم قمری/دهم میلادی تمام این ناحیه را از شاپورخواست تا اطراف رود زاب در اختیار داشتند (اذکایی، ۱۳۶۷: ۱۲۰؛ اذکایی، ۱۳۸۸: ۱۳/۳۶۸ تا ۳۷۰). در اوایل قرن پنجم قمری/یازدهم میلادی، خانندان محلی دیگری با نام بنی‌عناز بخش غربی این قلمرو را در غرب رود سیمره از کرخه تا زاب کوچک در اختیار گرفتند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۲ و ۲۳) و با خانندان حسنویه همسایه شدند. خانندان حسنویه که به‌علت اختلاف‌های درون‌خاندانی به شدت ضعیف شده بودند، با آمدن سلجوقیان قدرتشان را از دست دادند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۳۹/۹).

سلجوقیان با مطیع کردن تمام حکومت‌های محلی، منطقه جبال را به‌صورت یکپارچه زیر فرمان گرفتند؛ اما بسیاری از صاحبان قدرت را در مناطق تحت فرمان

نورآباد لرستان هنوز برقرار است، جزء قلمرو برسقیان دانست (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۱۲۹).

هیچ خبر رسمی درخصوص چرای و چگونگی انتزاع حکومت دینور و همدان از برسق دوم در دست نیست؛ ولی باتوجه به اینکه بعدها فرزندان برسق دوم را فقط «صاحب لیشر» می‌شناسند (همدانی، ۱۹۶۰: ۱۱۵) و همچنین باتوجه به روایت ذکرشده از کاتب اصفهانی، به نظر می‌رسد که پس از مرگ سلطان محمد، دوباره حکومت دینور و همدان را از برسقیان گرفته باشند؛ همچنین معلوم است که نفوذ آنها در لرستان ریشه‌دارتر از آن بوده است که با سیاست مقطعی سلطان محمد از بین برود و آنها دوباره بر سر املاک و اقطاع پدری خود در لرستان بازگشته‌اند.

قدرت گرفتن طوایف ترکمن افشار در خوزستان زیر فرمان اتابک شومله در نیمه قرن ششم (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۱/۱۶۲، ۲۳۰، ۲۳۷، ۳۲۸ و ۳۲۹، ۳۴۷، ۳۹۰ و ۴۲۳)، نیز نشان می‌دهد که در آن زمان بخش‌های شمالی خوزستان در اطراف شوشتر نیز به‌طور ثابت در اختیار خاندان برسقی نبوده است. براین اساس ممکن است که منطقه لرستان، از الیشر تا دزفول را در حکم بخش ثابت قلمرو برسقی در نظر گرفت که در زمان اوج، این قلمرو تا سرچشمه‌های رود زربینه‌رود در شمال و تا حوضه رود کارون در جنوب گسترده می‌شد. درخصوص مرزهای شرقی و غربی این قلمرو هیچ اطلاعی در دست نیست. گویا رشته کوه‌های بلند واقع در میان لرستان و اسپهان، همچون امروزه، به‌طور طبیعی مرز شرقی لرستان را محدود می‌کرد؛ اما در مرز غربی، باتوجه به چیره‌شدن خاندان بنی‌عزاز بر اراضی غرب رود سیمره (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۹/۵۲۸ تا ۵۳۱) و تداوم حکومت آنان تا اوایل قرن ششم قمری (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲/۴۴؛ بدلیسی،

۱۳۷۷: ۲۳) و همچنین محدودیت قلمرو حکمرانان بعدی لرستان، یعنی اتابکان آل‌خورشید، به کناره شرقی رود سیمره (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۰-۷۱، ۱۰۷، ۷۱) نتیجه می‌گیریم که شاید مرز غربی قلمرو برسقیان نیز دره رود سیمره و کبیرکوه بوده است. این مرز همان است که براساس آن در قرون بعد، لرستان را به دو بخش پیشکوه و پشتکوه تقسیم کردند. بنابراین باید گفت که بخش ثابت قلمرو برسقی فقط لرستان پیشکوه را شامل می‌شده است.

زندگی و هویت برسق

واژه برسق معرب برسق یا پرسق است و به ترکی نام حیوانی است که آن را به فارسی سیخول، اسغر، شغاره و گورکن می‌خوانند و شبیه جوجه تیغی است (زریاب، ۱۳۶۷: ۱/۴۹۵). از آغاز زندگی برسق، در مقام جد اعلاء این دودمان، اطلاعی در دست نیست. نخستین بار در جریان غلبه طغرل بر بغداد از وی یاد شده است که او در هنگام خروج از بغداد در ربیع‌الاول ۴۵۲/آوریل ۱۰۶۰ برسق را در جایگاه اولین شحنة سلجوقی در بغداد گذاشت (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۹/۱۰، ۲۷۱).

برخی از پژوهشگران، او را از غلامان طغرل بیگ دانسته‌اند (یوسفی فر، ۱۳۸۱: ۱۱/۷۱۲). غلام‌دانستن وی منطقی به نظر می‌رسد؛ اما به علت‌هایی ارباب وی طغرل نبود و این نظر پذیرفتنی نیست. این علت‌ها عبارت‌اند از: اول اینکه در این زمان، هنوز طغرل خلع و خوی ایلیاتی داشت و با شیوه حکومت شاهنشاهی و برده‌داری فاصله درخور توجهی داشت (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۳۰ و ۷۳۱)؛ دوم اینکه در این زمان، اکثر امیران و بزرگان پیرامون طغرل را سران عشیره‌های ترکمن (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۸؛ همدانی، ۱۹۶۰: ۳۳) تشکیل می‌دادند؛

منطقه حفظ کرده بودند. بنابراین طبیعی است که هم‌زمان با تسلیم افرادِ خانانِ حسنویه، غلامان و وابستگانِ آنها نیز به سلاجقه پیوسته باشند.

پنجم اینکه نام برسق نخستین بار فقط در زمان انتصاب او به شحنگی ذکر شده است و این درست اندکی بعد از تسلیم خانانِ حسنویه است؛ ششم اینکه نواده برسق در سنگ‌نوشته‌ای که از خود برجای نهاده است (نک: ادامه مقاله)، نام جدّ اعلاّی خود را حسنوی (حسنویه) نوشته است. نام برسق در قالب نامی ترکی، نباید فرزند حسنویه باشد؛ بنابراین برخلاف نظر برخی پژوهشگران که یا ارتباط برسقیان با خانانِ حسنویه را به‌طور کامل منکر شده‌اند (ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۵۷) یا اینکه او را از اعقاب و فرزندان حسنویه به حساب آورده‌اند (ایزد پناه، ۱۳۷۶: ۵۹/۲)، به‌نظر می‌رسد که او در جایگاه غلام، به خانانِ حسنویه منسوب باشد. همچنان‌که بعدها آق‌سنقر برسقی را به حکم اینکه غلام برسق بود، به این نام نامیدند و نامیدن و انتساب غلامان به نام ارباب هم مرسوم بوده است.

هفتم نیز اینکه باتوجه به ایلیاتی بودن طغرل و سران ترکمن و نداشتن اطلاع کافی از ظرایف مرتبط با حکومت و به‌خصوص پیچیدگی‌های بغداد، عمیدالملک کندی فردی ناآشنا به ساختار پیچیده دربار خلیفه را تأیید نمی‌کرد و به‌طور قطع باید فردی مجرب بوده باشد. در این صورت برسق در جایگاه غلامی که سال‌ها در خدمت خانانِ حسنویه، در قلمرو مجاور با قلمرو خلافت عباسی زندگی کرده بود و به امور آشنا بود، این آمادگی را داشت تا اولین شحنة باشد و در طول مدت، مطابق انتظار عمیدالملک هم عمل کرده باشد.

با این علت‌ها تصور می‌شود که برسق در اصل غلام خانانِ حسنویه بوده است و به همین علت نیز، بعدها خود را جانشین آنها کرده است و ممالک و منافع

سوم اینکه پیش از سلجوقیان در دربار عباسیان و دیگر سلسله‌های ایرانی، تعداد بسیاری غلامان ترک حضور داشتند که به مرور برای انجام امور خدماتی دربار حکمرانان تربیت شده بودند؛ براساس داده‌های موجود، برخی از این غلامان اقتداری به هم می‌زدند یا به دربارهای دیگر می‌پیوستند و برخی نیز با زوال حکومت اربابان خود، وارث آنها می‌شدند. یکی از سلسله‌های منطقه غربی ایران خانانِ حسنویه بودند که به‌خصوص در عهد امیر بدربن حسنویه (حک ۳۸۷ تا: ۴۰۵ق/ ۹۹۷ تا ۱۰۱۴ میلادی) از زندگی سنتی و ایلی فاصله گرفته بودند و به زندگی به‌طور کامل مدنی روی آورده بودند. طبیعی است که امیران این خانان نیز، همچون دیگر دربارهای معاصر، به خرید و تربیت برده مشغول شده باشند.

چهارم اینکه مورخان آخرین امیر خانانِ حسنویه را طاهر بن هلال بن بدر دانسته‌اند که در سال ۴۰۶ق/ ۱۰۱۵ میلادی، خانان بنی‌عناز او را کشتند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۲)؛ در حالی که در حدود سی سال بعد، ۴۳۸ق/ ۱۰۴۶ میلادی، هنگام ورود سلجوقیان به سرماج این قلعه تحت فرمان بدر بن طاهر بن هلال بن بدر بن حسنویه بود که علاوه بر حفظ حکومت خود، در سایه همراهی با سلجوقیان، حکومت کرمانشاه را نیز به دست گرفت (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۳۲/۹) و فقط یک سال بعد، یعنی ۴۳۹ق/ ۱۰۴۷ میلادی، با فوت بدر بن طاهر خانواده و متعلقان وی با تسلیم قلعه سرماج، به سلجوقیان پیوستند و دیگر ذکری از آنها نیست (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۳۹/۹). این بدان معناست که خانانِ حسنویه در طول مدت امارت، قدرت سیاسی خود را با منافع اقتصادی پیوند زده بودند و ضمن تملک اراضی فراوان، خود را در قالب قدرتی اقتصادی درآورده بودند و در نتیجه نیم‌قرن بعد از انقراض قدرت سیاسی، نفوذ خود را در

اقتصادی و سیاسی آنها را به ارث برده است.

او در سال ۴۵۲ق/۱۰۶۰ میلادی، در جایگاه اولین شحنة سلجوقی در بغداد منصوب شد و از آن پس نیز به در مقام یکی از امیران متنفذ عهد سلجوقی، در تحولات آن دوره حضور داشت تا سرانجام در سال ۴۹۰ق/۱۰۹۷ میلادی، یکی از باطنیان او را به قتل رساند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۷۱/۱۰؛ صفدی، ۱۴۰۲ق: ۱۱۵/۱۰). در ادامه جانشینان برسق را معرفی می‌کنیم و نقش آنها را در تحولات سیاسی نظامی دوره سلجوقی بیان می‌کنیم:

برسق کبیر و تحولات سیاسی نظامی عهد سلجوقی

از منظر نقش و تأثیر برسق در تحولات سیاسی نظامی عهد سلجوقی، دوره زندگی و حکومت او به دو دوره متمایز درخور تقسیم است: دوره اول که زمان سلطنت طغرل و اوایل دوران الب أرسلان را شامل شده است و سپس با دوره‌ای سکوت و ابهام خاتمه یافته است؛ دوره دوم نیز از اواسط عصر ملکشاه آغاز شده است و چند سال نخستین پادشاهی برکیارق را دربرگرفته است.

الف. دوره اول: نخستین حضور برسق در عرصه تحولات دوره سلجوقی، در هنگام انتصاب در مقام اولین شحنة سلجوقی در بغداد در سال ۴۵۲ق/۱۰۶۰ میلادی بود. این امر برتری موقعیت برسق در میان دیگر امرای نظامی دربار طغرل را نشان می‌دهد. با وجود ادعای برخی پژوهشگران مبنی بر سکوت منابع تاریخی درباره مدت شحنگی برسق (یوسفی فر، ۱۳۸۱: ۷۱۲/۱۱)، همدانی در گزارش منحصر به فرد خود، این مدت را به صراحت یک سال نوشته است و پایان آن را ربیع‌الاول ۴۵۳ق/آوریل ۱۰۶۱ دانسته است (همدانی، ۲۰۰۸: ۵۹ و ۶۰). از آنجا که ابن اثیر نیز آغاز شحنگی او را

ربیع‌الاول ۴۵۲ق/آوریل ۱۰۶۰ آورده است (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۱۰)، درستی سخن همدانی در اطلاق یکسال شحنگی آشکار است.

شحنگی بغداد شغلی نظامی بود که به علت موقعیت ویژه، در روابط میان طغرل با خلافت عباسی ایجاد شد. شحنة مسئولیت امنیت شهر و تأمین منافع سلطان‌های سلجوقی را برعهده داشت (امین، ۱۳۸۵ق: ۲۰۱). برسق علاوه بر توفیق در ایجاد آرامش در شهر بغداد، عاملی برای اجرای هدف‌های طغرل در بغداد به حساب می‌آمد. چنان که در اوایل سال ۴۵۳ق/۱۰۶۱م، برسق بود که به دستور سلطان، خلیفه را مجبور کرد تا با ازدواج دختر یا خواهر خود با طغرل موافقت کند (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۳۲۲/۱۲).

برسق، پس از موفقیت در این مأموریت، از شحنگی عزل شد و جای خود را به غلامی موسوم به اوشین داد (همدانی، ۲۰۰۸: ۶۰). داده‌های موجود برای تبیین علت‌های این قضیه بسنده نیست. در هر صورت، برسق همراه با عده‌ای از بزرگان دربار سلجوقی، عروس را با تشریفات ویژه به دربار سلطان سلجوقی برد و در آخرین روزهای عمر طغرل، با وی همراه بود (سبط ابن جوزی، ۱۹۶۸: ۹۷). از موضع‌گیری برسق در جریان کشمکش‌های جانشینی پس از طغرل (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۲۹/۱۰) اطلاعی در دست نیست. با توجه به مأموریت برسق برای اخذ خراج عقب‌افتاده یکی از دست‌نشانندگان سلجوقی (سبط ابن جوزی، ۱۹۶۸: ۱۱۹) و همچنین همراهی با سلطان در لشکرکشی به فارس در سال ۴۵۷ق/۱۰۶۵م (سبط ابن جوزی، ۱۹۶۸: ۱۲۱)، به نظر می‌رسد که در این کشمکش، او هوادار الب أرسلان بوده است.

از این پس تا حدود پانزده سال از سرنوشت برسق اطلاعی در دست نیست. گویا این امر با اصلاحات

میزان خراج اخذشده را روزانه هزار دینار آورده است (همدانی، ۲۰۰۸: ۶۰). کاهن این لشکرکشی را با سرکوبی هواداران سلیمان بن قتلمش مربوط دانسته است و آن را علیه ابوالقاسم، حکمران منصوب سلیمان بر نیقیه، تلقی کرده است (Cahen, 1968: 80).

همچنین در جشن ازدواج دختر سلطان ملکشاه با خلیفه المقتدی در محرم سال ۴۸۰ق/آوریل ۱۰۸۷م، برسق با برخی امیران دیگر کاروان عروس را تا بغداد همراهی کرد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۶۰/۱۰). باوجود سکوت منابع، به نظر می‌رسد که برسق موقعیت ممتاز خود را در دربار سلجوقی تا پایان حکومت ملکشاه حفظ کرده باشد.

پس از مرگ سلطان ملکشاه در سال ۴۸۵ق/۱۰۹۲م و در جریان کشمکش‌های جانشینی میان برکیارق با دیگر مدعیان قدرت، «امیر اسپهسالار برسق کبیر» همسو با فرزندان خواجه نظام‌الملک، یا به اصطلاح ابن اثیر الدولة النظامیة، همیشه هوادار برکیارق ماند. در جریان شورش تتش، برسق نخست کوشید تا فرماندهان لشکر تتش را از حمایت او بازدارد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۲۲/۱۰)؛ همچنین در نبرد میان برکیارق با تتش در موصل در سال ۴۸۷ق/۱۰۹۴م، حضور فعال داشت و پس از شکست برکیارق و فرار او به اصفهان، برسق نیز همچنان به وی وفادار ماند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۳۴/۱۰).

حمایت همه‌جانبه برسق و چند امیر دیگر، ضمن کمک به چیره‌شدن برکیارق بر تتش، به تحکیم جایگاه او در دربار سلجوقی کمک کرد. چنان‌که با آغاز شورش ارسلان ارغون در خراسان در سال ۴۸۹ق/۱۰۹۶م، برکیارق برادر خود، یعنی سنجر را به حکومت خراسان تعیین کرد؛ سپس امیر برسق را به مقام اتابکی وی منصوب کرد و با وی همراه کرد

خواجه نظام‌الملک (نک: حسن زاده، ۱۳۸۶: ۱۹ تا ۲۳) و کاهش اقتدار امرای بزرگ مربوط باشد. چنان‌که چاولی سقاووا، یکی از امرای سلجوقی، نیز در این زمان از صحنه فعال سیاسی کنار رفت و به حکومت ارژان و نواحی پیرامون آن منصوب شد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۳۱۹/۱۰). برسق نیز که هم‌پایه چاولی بود و یکی از دختران خود را به همسری وی در آورده بود (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۴۵۸/۱۰)، به علت‌هایی که بر ما معلوم نیست، تا سال ۴۷۱ق/۱۰۷۸م کنار گذاشته شد و گویا در این مدت به اداره امور قلمرو خود در لرستان و شمال خوزستان مشغول بود (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۳۹۸/۱۰ و ۳۹۹؛ Bosworth, 1968: 108). این آغاز حکومت برسقیان در لرستان بود.

ب. دوره دوم: پس از چند سال، گویا سلطان سلجوقی با برسق بر سر مهر آمد و وی دوباره وارد عرصه سیاست شد؛ چنان‌که در سال ۴۷۱ق/۱۰۷۸م، برسق را مأمور سرکوبی سلیمان و منصور، دو پسر قتلمش، در آناتولی کرد (ابن عبری، ۱۹۸۶: ۱۱۶ با این ملاحظه که به خطا نام وی را قتلمش نوشته است).. باوجود پیروزی برسق، همچنان سلیمان در نواحی غربی و جنوبی آناتولی باقی ماند تا سرانجام در جمادی‌الآخر سال ۴۷۹ق/اوت ۱۰۸۶م، سلطان سلجوقی خود به آن منطقه لشکر کشید و برسق را همراه چند امیر دیگر، در مقام طلایه اعزام کرد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۴۸/۱۰ تا ۱۵۰).

این لشکرکشی علاوه بر تحکیم سلطه سلجوقیان در سواحل شرق دریای مدیترانه، به تثبیت موقعیت برسق در دربار سلجوقی نیز کمک کرد؛ چنان‌که از آن‌پس، مأمور مبارزه با روم شرقی و اخذ خراج از آنها شد (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۷۱). همدانی به صراحت آورده است که برسق در خلیج اسکندرون مقیم شد و سپس

برای گرفتن انتقام، وی را در سال ۴۹۲ق/۱۰۹۹م در سِجاس به قتل رساندند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۸۹/۱۰ تا ۲۹۰) و همچنین باتوجه به رقابت دائمی اهل شمشیر و قلم در دربار سلجوقی، این‌گونه تصور می‌شود که افزایش نفوذ برسق، رقبای او در دربار سلجوقی، به‌ویژه وزیر سلطان را بیمناک کرد و وادار کرد تا با قتل وی، تسلط او بر دربار سلجوقی را از بین ببرند. همچنین اسماعیلیان بسیاری در جنوب قلمرو برسق، یعنی در جنوب‌شرقی شوشتر، حضور داشتند و محتمل است که ترور وی به‌منظور انتقام گرفتن از سختگیری‌های وی به اسماعیلیان بوده است. درهرصورت، با قتل برسق کبیر پرونده قریب به نیم‌قرن فعالیت سیاسی و نظامی وی در دربار سلجوقی بسته شد.

برسق دوم

از برسق کبیر فرزندانانی برجای ماند که در خلال حفظ اقطاعات و املاک پدری، در حوادث سیاسی اجتماعی آن عهد اثرگذار بودند. در منابع موجود تنها به نام چهار تن از آنها اشاره شده است: ایلبگی، زنگی، آقبوری و معروف‌تر از همه برسق که با پدر همنام بود و برای تمایز آن دو از یکدیگر، از پدر باعنوان «امیر اسفهلار برسق» یا «برسق کبیر» یاد می‌کنند. گویا بین برسقیان با همسایه جنوبی‌شان، یعنی چاولی، درگیری‌های مرزی وجود داشته است؛ زیرا چاولی به بهانه مقابله با حملات برسقیان، اسماعیلیان شرق خوزستان را غافلگیر کرد و به آنها حمله کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۷/۶۴).

ریشه‌داری حکومت برسق در نواحی مابین خوزستان و همدان به‌نحوی بود که پس از وی نیز فرزندان او همچنان صاحب‌اختیار آنجا بودند و در

(ابن‌شادی، ۱۳۱۸: ۴۰۹). در این سفر، اسماعیلیان در ماه رمضان ۴۹۰ق/سپتامبر ۱۰۹۷م برسق را در نزدیکی سرخس به قتل رساندند (همدانی، ۲۰۰۸: ۶۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۷۱/۱۰).

ابن‌اثیر اتابک سنجر را در این زمان قماج دانسته است (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۶۵/۱۰)؛ اما به چند علت این روایت ابن‌اثیر پذیرفتنی نیست: اول اینکه قماج پیش از این نامی نداشت و در حکم یار برکیارق هم شناخته نشده بود؛ دوم اینکه ابن‌شادی که از نزدیک با امور در تماس بوده است، نام برسق را نوشته است؛ سوم اینکه همدانی زمان قتل برسق را در رمضان ۴۹۰ق/سپتامبر ۱۰۹۷م، یعنی درست همان زمان ذکر شده در ابن‌اثیر، در نزدیکی سرخس دانسته است (همدانی، ۲۰۰۸: ۶۰). بنابراین، برسق که همواره در دربار برکیارق بود، حداکثر باید در قلمرو خود در لرستان باشد؛ پس در سرخس چه می‌کرد؟ جز اینکه برای سرکوبی شورش ارسلان‌ارغون و جلوس سنجر رفته بود. براین‌اساس نتیجه می‌گیریم که برسق کبیر و نه امیر قماج، نخستین اتابک سنجر بوده است.

تردید نیست که در این کشمکش‌های جانشینی، برسق جایگاه محکمی در دربار به دست آورد. انتصاب برسق به اتابکی سنجر و مأمورشدن برای سرکوبی شورش ارسلان‌ارغون به دو صورت تعبیر می‌شود: یا اینکه برسق خود برای افزایش میزان نفوذ خود، به‌صورت داوطلبانه این مأموریت را پذیرفت یا اینکه رقبای وی برای دورکردن او از دربار این مأموریت را بر او تحمیل کردند. تردیدی نیست که درهرصورت، پیروزی در این مأموریت، به افزایش میزان نفوذ و اقتدار امیربرسق در دربار برکیارق منجر می‌شد. از آنجاکه فرزندان و هواداران برسق قتل وی را به تحریک مجدالملک قمی، وزیر برکیارق، نسبت دادند و

۴۹۸ تا ۵۱۱ ق/ ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۷ م) به بغداد رفت و با کنارزدن ولیعهد وی، یعنی ملکشاه دوم بن برکیارق، در ۲۳ جمادی الاولی ۴۹۸ ق/ ۱۳ فوریه ۱۱۰۵ م سلطنت سلجوقی را تصاحب کرد. از واکنش برسق دوم و دیگر فرزندان برسق به این قضیه گزارشی در دست نیست؛ اما باتوجه به آنکه دوماه بعد از رسمیت یافتن سلطنتش، در شعبان ۴۹۸ ق/ ۱۱۰۵ م آق سنقر برسقی، یعنی غلام برسق کبیر را به شحنگی بغداد تعیین کرد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۳۹۵/۱۰)، استنباط می شود که برسق دوم و تمام وابستگان و هواداران وی به اطاعت از سلطان محمد گردن نهاده‌اند. هنوز این طوق طاعت محکم نشده بود که در سال ۴۹۹ ق/ ۱۱۰۶ م منکوبرز، نوۀ البارسلان، در نهاوند سر به شورش برداشت و از برسق دوم نیز یاری خواست. سلطان محمد که از پیوستن برسق دوم و برادرانش به منکوبرز بیمناک بود، بلافاصله زنگی، برادر برسق را که در اصفهان بود، دستگیر کرد و او را مجبور کرد تا برسق را از پیوستن به منکوبرز برحذر دارد. برسق دوم نیز پس از شنیدن پیغام برادر به ظاهر از منکوبرز اطاعت کرد و او را به نزد خود در خوزستان دعوت کرد؛ ولی به محض اینکه به آنجا رسید، وی را دستگیر کرد و به اسپهان فرستاد تا در آنجا زندانی شد. سلطان محمد نیز زنگی را آزاد کرد و به جایگاه پیشین بازگرداند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۳۹۸/۱۰).

این گزارش نشان می دهد اول اینکه حکومت برسقیان به صورت خاندانی بود و اگرچه برسق دوم ریاست خاندان را برعهده داشت، برادران دیگرش نیز با او شریک بود؛ دوم اینکه یکی از برادران برسق در پایتخت و دربار سلجوقی حضور داشت و دارای جایگاه اداری درخور توجهی بود؛ اگرچه از این منصب و کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست. سوم اینکه حضور شخص اخیر کارکرد دوجانبه داشت؛ یعنی هم

حوادث سیاسی بعدی نقش فعالی ایفا کردند. نابسامانی اوضاع سیاسی و توانمندی نظامی برسقیان باعث شده بود در مرکز توجه کانون‌های سیاسی نظامی رقیب قرار گیرند؛ چنان که در طول حکومت برسق دوم، به طور متوسط در هر سال یک خبر درباره او و برادرانش در منابع درج شده است؛ در سال ۴۹۴ ق/ ۱۱۰۱ م برکیارق پس از شکست از برادرانش، محمد و سنجر، به قلمرو برسقیان رفت و آنها به وی ابراز وفاداری کردند. به دنبال این قضیه، در سومین نبرد میان برکیارق با محمد در صفر سال ۴۹۵ ق/ دسامبر ۱۱۰۱ م در رودراور (تویسرکان)، برکیارق حمایت نظامی فرزندان برسق را داشت (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۳۳۱/۱۰). نتیجه این نبرد صلح میان دو برادر و تقسیم قلمرو سلجوقی میان آنها بود؛ ولی برسق دوم و برادرانش به واسطه این وفاداری، در نزد برکیارق جایگاه والایی یافتند.

در اواخر همین سال، یعنی ۴۹۵ ق/ ۱۱۰۱ م، ابوسعید محمد بن مضر بن محمود، حکمران عمان و نواحی مجاور، به بصره تاخت و حکمران بصره، یعنی اسماعیل بن سلانجق، فرستاده‌ای به خوزستان گسیل کرد و از برسقیان یاری خواست (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۳۴۱/۱۰). به علت بُعد مسافت، حمایتی انجام نشد و او خود به تنهایی ماجرا را فیصله داد؛ ولی این امر اهمیت برسق دوم و قدرت نظامی درخور توجه او را نشان می دهد. در سال ۴۹۶ ق/ ۱۱۰۲ م، با تجدید نبرد میان سلطان محمد و برکیارق، لشکریان محمد به ری حمله کردند؛ ولی برکیارق با حمایت هواداران خود که برسق دوم یکی از آنها بود، مهاجمان را تارومار کرد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۳۵۳/۱۰). این امر هم ثبات جهت گیری‌های سیاسی برسق دوم در تداوم سیاست پدر در حمایت از برکیارق و هم توان نظامی او را نشان داد.

با درگذشت برکیارق در ربیع الثانی ۴۹۸ ق/ ژانویه ۱۱۰۵ م، سلطان محمد (حک:

گذاشت. او نیز پس از هشت روز مقاومت تسلیم شد و نزد برادرش رفت و شهر به دست مهاجمان افتاد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۸/۱۰ و ۵۹).

در سال ۵۰۵ق/۱۱۱۱م، سلطان محمد لشکری با فرماندهی برخی از امیران بزرگ خود، از جمله برسق دوم و برادرانش، برای مقابله با صلیبی‌ها گسیل کرد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸۵/۱۰). این لشکر پس از پیروزی‌های اولیه، مغلوب شد و عقب نشست. مورخان یکی از عوامل این شکست را ابتلای برسق دوم به بیماری نقرس دانسته‌اند که به‌طور طبیعی توان لازم برای فرماندهی را از وی سلب کرده بود (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸۷/۱۰). گویا با معالجه‌های مناسب، بیماری برسق فروکش کرد و در سال ۵۰۸ق/۱۱۱۴م، بار دیگر فرماندهی سپاه را برای مبارزه با صلیبی‌ها برعهده گرفت. او نخست حکمران عاصی حماه، یعنی طغتنین را مغلوب و مطیع کرد؛ اما در منطقه کفرطاب، از صلیبی‌ها شکست خورد و همراه با برادرش، زنگی، ناگزیر به فرار شد. با وجود تکاپوی آنها برای جبران این شکست، هر دو برادر در سال ۵۱۰ق/۱۱۱۶م درگذشتند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۰۹/۱۰ تا ۵۱۱). از سرنوشت ایلبگی و آق‌بوری نیز اطلاعی در منابع درج نشده است.

برسق سوم

با مرگ برسق دوم، زعامت خاندان به تنها فرزند شناخته‌شده وی، برسق، رسید که در قیاس با پدر و جدش، او را باید برسق سوم بدانیم. با توجه به سکوت منابع درباره سرنوشت عموهای وی، به نظر می‌رسد که در این زمان، او بزرگ‌ترین فرد خاندان برسقی بوده است. در کشمکش میان سلطان محمود بن محمد با سنجر در سال ۵۱۳ق/۱۱۱۹م، برسق سوم به حمایت از محمود برخاست (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۵۱/۱۰)؛ ولی با ابقاء محمود در نواحی غربی ایران توسط سنجر

او حافظ منافع خاندان برسقی در پایتخت بود و هم‌دربار در حکم گروگان به او می‌نگریست.

این ماجرا با نمایش همدلی میان خاندان برسقی، زنگ خطر را برای سلطان محمد به صدا درآورد؛ زیرا چنان‌که اشاره شد، این خاندان در رقابت‌های نظامی عهد برکیارق اهمیت و توان سیاسی نظامی خود را نشان داده بودند. بنابراین، سلطان محمد با هراس از قدرت ریشه‌دار این خاندان در لرستان، آنها را از حکومت لرستان عزل کرد و به‌جای آن، حکومت دینور و مضافات را به آنها داد تا آنها را به‌صورت دوستانه از منطقه صعب‌العبور لرستان خارج کند. منطقه‌ای که که همچون سنگری طبیعی و محکم آنها را حمایت می‌کرد؛ سپس آنها را در دینور و حوالی آن مستقر کرد که چنین ویژگی‌هایی نداشت و گویا حکومت همدان را نیز بدان‌ها داده بود (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸۵/۱۰). چنان‌که ابن‌قلنسی در سال ۵۰۴ق/۱۱۱۰م از برسق دوم با عنوان «صاحب همدان» یاد کرده است (ابن‌قلنسی، بی تا: ۲۷۹).

این جابه‌جایی قلمرو نه تنها از اقتدار و توان برسقیان نکاهید، بلکه از نفوذ آنها در دربار سلطان سلجوقی نیز نکاست؛ چنان‌که دو سال بعد، یعنی در سال ۵۰۱ق/۱۱۰۷م و در جریان سرکوبی صدقه‌بن مزید، امیر شیعی مذهب حله، برسق و برادرانش نیز با سپاه خود در رکاب وی بودند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۴۴۷/۱۰) و در سال بعد، ۵۰۲ق/۱۱۰۸م، پیش‌قراولی سپاه سلطان محمد را برای تأدیب چاولی، حکمران موصل، داشتند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۵۷/۱۰). از آنجاکه همسر چاولی خواهر برسق دوم بود، سلطان با اعزام برسق در مقدمه لشکر می‌خواست هم وفاداری او را بار دیگر بیازماید و هم چاولی را توسط آنها تنبیه کند تا از انتقام‌جویی احتمالی بعدی آنها درامان باشد. چاولی خود به ارگ شهر پناهید و همسرش، یعنی خواهر برسق را در شهر

طرفداران وزیر، وی را به قلمرو برسق برد و در آنجا به قتل رساند (راوندی، ۱۳۶۳: ۲۰۹؛ اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۱۵۷). این امر، یعنی حمایت و شاید تحریک طغرل به قتل درگزینی، خشم سنجر را در پی داشت؛ زیرا او در نامه‌ای به سلطان مسعود سلجوقی، علت مشکلات و گرفتاری‌های برادرش طغرل را برسق و امیران متحد با وی دانست (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۹۳/۱۷).

بنابراین پس از مرگ طغرل در سال ۵۲۹ق/۱۱۳۵م، جمعی از امیران که از روی کار آمدن مسعود بیمناک بودند، به خوزستان گریختند و همراه با برسق سوم از سلطان رویگردان شدند و نزد خلیفه عباسی، المسترشد بالله، رفتند؛ سپس همراه با وی به قلمرو سلجوقی تاختند و در مرغزار دایمرگ، در نزدیکی دینور، با سلطان مسعود روبه‌رو شدند. در صف‌آرایی دو اردو، برسق سوم همراه با چند تن دیگر از امیران سلجوقی سرکردگی جناح راست سپاه خلیفه را عهده‌دار شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۹۳/۱۷ و ۲۹۴؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۱/۲۵ و ۲۶). با غلبه سلطان مسعود و شکست خلیفه، سرداران و از جمله برسق سوم نیز متواری شدند و به بغداد گریختند و با دعوت از ملک داود بن محمود که در آذربایجان بود، در چهارم صفر ۵۳۰ بق/۱۵ نوامبر ۱۱۳۵م، وی را به سلطنت رساندند. گویا خلیفه جدید، الراشد بالله، نیز با آنها همدست و همراه بود (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۱/۳۶)؛ اما مسعود آنها را شکست داد و به بغداد رفت و خلیفه المقتفی را به خلافت نشانید.

با حضور سلطان مسعود در بغداد، امیران متمرّد سلجوقی به قلمرو برسق گریختند تا علاوه بر بهره‌مندی از موقعیت طبیعی آنجا، با نزدیکی به تختگاه سلطان در همدان، فرصت حمله غافلگیرانه به او را داشته باشند؛ بنابراین همه در الشتر منتظر فرصت مناسب برای حمله به همدان نشستند. سلطان مسعود پس از آگاهی از این

(نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۴)، برسق سوم نیز در حکومت قلمرو موروثی خود، یعنی لرستان و شمال خوزستان، باقی ماند و گویا برای نزدیکی به پایتخت سلجوقیان و ایفای نقش فعال‌تر در تحولات حکومت سلجوقی، الشتر را کرسی قلمرو خود کرد. از این پس، در منابع از آنها با عنوان «خداوندان لیشر» یاد می‌شود و حتی تا شامگاه حکومت خود در اواخر قرن ششم قمری، همچنان حکومت خوزستان و الشتر و شاپورخواست را داشتند (قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳).

از دیگر حوادث لرستان یا سرنوشت خانانان برستی در زمان سلطان محمود (حک: ۵۱۱ تا ۵۲۵ق) خبری در دست نیست؛ جز اینکه در سال ۵۲۰ق/۱۱۲۶م، اسماعیلیان آق‌سنقر برستی را به قتل رساندند (ابن وردی، ۱۳۸۹ق: ۶/۲). با عنایت به برخی روایات تاریخی (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۱۳۵ و ۱۳۶)، به نظر می‌رسد که هم این امر و هم سکوت منابع درباره خانانان برستی در زمان سلطان محمود با خصومت درگزینی وزیر توجیه‌پذیر است. علت این خصومت را نیز باید در اقدامات اصلاحی درگزینی از طریق موضع‌گیری خاص وی در قبال خلیفه و امیران نظامی سلجوقی (حسن‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۵ تا ۳۸) جستجو کرد.

با مرگ محمود در سال ۵۲۵ق/۱۱۳۱م، برسق سوم به همراه سایر امیران، در ری منتظر وصول سنجر ماند. این وصول پنج‌ماه بعد رسید و طغرل را به جانشینی محمود تعیین کرد (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۱۴۵). در مجادلات جانشینی میان داود بن محمود و طغرل بن محمد (حک: ۵۲۶ تا ۵۲۹ق/۱۱۳۲ تا ۱۱۳۵م)، برسق سوم به طرفداری از طغرل برخاست؛ سپس با کسب موقعیت جدید در دربار او کوشید تا انتقام خانانان خود را از وزیر بگیرد. این مطلب از آنجا استنباط می‌شود که طغرل برای رهایی از نفوذ وزیر قدرتمند خود، یعنی ابوالقاسم درگزینی و همچنین ایمن‌بودن از شورش

سلطان مسعود سلجوقی تعیین شد و بعدها با مادر وی نیز ازدواج کرد. برسقی در نبرد با صلیبی‌ها کوشش فراوان انجام داد و پیروزی‌های درخور توجهی به دست آورد و سرانجام در سال ۵۲۰ق/۱۱۲۶م، اسماعیلیان او را کشتند؛ اما فرزندانش املاک پدر را حفظ کردند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۰/۵۶۲ تا ۵۶۴، ۵۸۸، ۶۰۴ تا ۶۰۸، ۶۱۰ تا ۶۲۲، ۶۲۴ تا ۶۲۸، ۶۳۳ تا ۶۳۵؛ برای آگاهی بیشتر نک: زریاب، ۱۳۶۷: ۱/۴۹۵ تا ۴۹۶؛ Alex, 2011: 39-56Mallett).

زوال خاندان برسقی

دو نهاد اتابکی و اقطاع که در راستای تقویت سلجوقیان عمل کرده بودند، با نیروی گریز از مرکزی که در خود داشتند، از نیمه قرن ششم قمری/دوازدهم میلادی، قدرت سلجوقیان را به شدت تحلیل بردند. درحالی‌که مقطعان و اتابکان در نقاط دور از مرکز قلمرو سلجوقی بر دامنه قدرت خود می‌افزودند، امیران ترکمن نیز به پشتوانه نیروی ایلیاتی خود، برای تصاحب قدرت دست به کار شدند تا عامل سوم، ضعف سلجوقیان باشند. معروف‌ترین دسته‌های ترکمن، ایلات افشار و سالور (سلغر) بودند که در اواسط قرن ششم قمری/دوازدهم میلادی، از دشت قیچاق به قلمرو سلجوقی کوچیدند و در پارس و خوزستان مسکن گزیدند (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۴۹). سران این دو ایل به پشتوانه نیروی نظامی ایلیاتی که داشتند، علاوه بر مداخله در کشمکش‌های جانشینی سلجوقیان، پایه‌های استقلال خود را گذاشتند. در همین هنگام، ایلات ترکمن ایوه نیز که همراه سلجوقیان به ایران آمده بودند و در نواحی کوهستانی غرب ایران، در اطراف راه ارتباطی بین همدان و بغداد، مسکن گزیده بودند نیز برای تشکیل حکومت به تکاپو افتادند (رحمتی، ۱۳۹۳:

امر، در سال ۵۳۱ق/۱۱۳۷م، با حمله‌ای برق‌آسا خود را به الشتر رساند و آنها را به اطاعت مجبور کرد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۶ و ۵۷). ازاین‌پس اطلاع ما از حوادث لرستان و نقش برسقیان در تاریخ سلجوقیان قطع می‌شود.

آخرین فرمانروایان برسقی

از زمان مرگ برسق سوم و همچنین از حیات برادران و فرزندان او اطلاعی در دست نیست؛ ولی امروزه در میان آثار متعدد تاریخی لرستان، سنگ قبرهایی در منطقه باستانی سلطان مشرق در الشتر پیدا شده است که با نسبت برسقی از آنها یاد شده است؛ اما اطلاع دیگری درباره آنها در دست نیست. بر روی یکی از این سنگ‌ها نام حسین بن عثمان الفراس البرسقی دیده می‌شود که تاریخ وفات وی ست و خمسین و خمسمائنه (۵۵۶) نوشته شده است. همچنین سنگ قبر دیگری نام الامیراسفهد برداور رحمه الله بر خود دارد که تاریخ وفات وی مخدوش است «سنه... و خمسمایه» (ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۵۸). به احتمال این نیز از متعلقان خاندان برسقی باشد.

آق سنقر برسقی

قسیم الدوله سیف‌الدین ابوسعید آق سنقر از مملوکان خاندان برسق بود. او در تصدی مناصب نظامی حتی از اربابان سابق خود هم پیشی گرفت چنان‌که چندبار به شحنگی بغداد تعیین شد: یکبار از شعبان ۴۹۸ق/مه ۱۱۰۵م تا سال ۵۰۸ق/۱۱۱۴م، بار دیگر از سال ۵۱۱ تا ۵۱۲ق/۱۱۱۷ تا ۱۱۱۸م، بار سوم از سال ۵۱۶ تا ۵۱۸ق/۱۱۲۲ تا ۱۱۲۴م؛ همچنین حکومت موصل، جزیره، رجبه و گاه مراغه و واسط را از سلاطین سلجوقی به اقطاع گرفت. او همچنین به اتابکی

موفق شد پایه‌های قدرت خود را در لرستان محکم کند و پس از مرگ شرف‌الدین، خود را جایگزین خانانان برسقی کند.

اوضاع اقتصادی، اجتماعی و عمرانی در قلمرو برسقیان

از اقدامات فرهنگی، عمرانی، اقتصادی، اجتماعی، و اداری برسقیان هیچ خبری منعکس نشده است و فقط متن یکی از بخشنامه‌های عمومی برسق سوم که گویا در میدان بزرگ شاپورخواست نصب شده بود، امروزه برجای مانده است که با وجود آسیب‌های جدی و ناخوانا بودن بخش‌هایی از آن، یکی از اسناد مهم تاریخ اجتماعی و اقتصادی لرستان در عهد برسقیان است (برای متن سنگ‌نوشته نک: قزوینی، ۱۳۶۳: ۷۳ و ۷۴؛ ایزدپناه، ۱۳۷۶: ۵۶/۲ تا ۵۹).

باتوجه به محدوده قلمرو برسقیان، باید اساس اقتصاد در قلمرو آنها را بر دو پایه استوار دانست: نخست موقعیت ارتباطی قلمرو؛ عبور شاهراه همدان به خوزستان (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۷) و راه اسپهان به بغداد از طریق شاپورخواست و ماسبدان (نک: سجادی، ۱۳۸۱: ۲۴۸) و همچنین نزدیکی این قلمرو به شاهراه خراسان به بغداد، راه حجاج، تأثیری چشمگیری در رونق منطقه داشت.

دوم ویژگی‌های طبیعی؛ به‌این‌معنی که قلمرو برسقیان دشت‌های وسیع و حاصلخیز و کوه‌های بلند و صعب‌العبور را شامل می‌شد که دارای چشمه‌ها و رودخانه‌های متعددی بود. حمدالله مستوفی از جاری بودن سه رودخانه سیلاخور (دز)، خرم‌آباد و کژکی (کشکان) به‌سوی خوزستان خبر داده است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۱؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۱۸). همچنین معادن فراوانی همچون گوگرد، زاج، آهن، طلا،

بنابراین تاریخ سلجوقیان در نیمه قرن ششم قمری/دوازدهم میلادی از کشمکش‌های جانشینی میان شاهزادگان سلجوقی انباشته است. در این فضا، قدرت سلاطین سلجوقی به‌شدت ضعیف شد؛ چنان‌که در طول ۱۰ سال، یعنی از سال ۵۴۷ تا ۵۵۷ ق/۱۱۵۲ تا ۱۱۶۲ میلادی، چهار تن به تخت نشستند تا سرانجام ارسلان‌بن طغرل تنها با حمایت اتابک ایلدگز قدرت را به دست گرفت (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۶۹) و دیگر امیران و سرداران، همچون اتابک شومله از رؤسای ترکمانان افشار در خوزستان، نیز به حمایت از شاهزادگان دیگر سلجوقی برخاستند (قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳). در این میان، خانانان برسقی از وابستگان به حکومت سلجوقی به شمار می‌رفتند و چون سلطان توان حمایت از آنها را نداشت، به تدریج قلمرو خود را به‌نفع شومله از دست دادند.

مورخان ابتدای قدرت‌گیری اتابک خورشید را به زمان امیر حسام‌الدین شوهله، شوهلی، نسبت می‌دهند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۳). طبق شواهد ممکن است که این حسام‌الدین شوهلی را با اتابک شومله یکی دانست. حسام‌الدین مزبور در راستای رقابت با اتابک ایلدگز، در خلال اعمال سلطه بر ایلات ساکن در نواحی جنوب و جنوب‌غربی لرستان، به متابعت از خلیفه عباسی پرداخت و از وی لقب حسام‌الدین گرفت و پس از وی نیز، فرزندش با نام شرف‌الدین ملقب شد. شومله در جدال با اتابک ایلدگز به قتل رسید (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۶۹)؛ اما حمایت خلیفه از فرزندش، شرف‌الدین، مانع از آن شد که اتابک ایلدگز موفق شود در قلمرو وی تغییری بدهد (قمی، ۱۳۶۳: ۳۲۳). از زمان استیلای شومله به بعد، اطلاع ما از خانانان برسقی به‌طور کامل قطع می‌شود و گویا در همین فاصله، اتابک خورشید

زغال‌سنگ و قلع در این کوه‌های بلند یافت می‌شد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۱). این ویژگی طبیعی در تولید محصولات کشاورزی و دامی برای مصارف مردم منطقه و نیز صادرات به دیگر مناطق نقش مهمی داشت؛ به‌ویژه در دوره برسقی و سلجوقی که مراتع غنی این مناطق به‌شدت در کانون توجه ایلات ترکمن بود.

در طول تاریخ، اقتصاد این مناطق برپایه دو شیوه تولید و معیشت شبانی و کشاورزی بوده است. این تنوع اقلیمی به‌فزونی قدرت عشایر و زمینداران کمک کرده است. با وجود سکوت مطلق منابع موجود درباره وضعیت اقتصادی این منطقه در عهد سلجوقی، جغرافیایان قرن چهارم قمری/دهم میلادی، یعنی یک قرن پیش از برسقیان، درخصوص وضعیت اقتصادی قلمرو مذکور اطلاعات درخور توجهی ذکر کرده‌اند و به وجود آب فراوان، درخت‌ها، باغ‌ها و نیز غلات و حبوبات بسیار در این نواحی اشاره کرده‌اند (ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۸ و ۳۶۹؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۳۰۲).

بنابراین باتوجه به رونق تجارت، کشاورزی و دامداری در این منطقه فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی برسقیان باید در یکی از این سه زمینه بوده باشد. از سنگ‌نوشته برجای‌مانده در میدان شاپورخواست و تصریح آن بر برانداختن رسوم بد، مسلم است که خاندان برسقی، حداقل در زمان برسق سوم، در زمینه امنیت اجتماعی و برقراری رفاه و آسایش برای توده مردم کوشا بوده‌اند (قزوینی، ۱۳۶۳: ۷۳/۳ و ۷۴)، ولی ابعاد، میزان و نتایج اقدامات آنها در این زمینه شناخته‌شده نیست. از مقایسه آنچه مستوفی درباره شیوه و محل زندگی اتابک‌خورشید در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم قمری/سیزدهم میلادی به دست داده است، با آنچه درباره رونق زندگی شهری در دوره حسنویه گفته شده است، به‌خوبی می‌شود استنباط کرد که در فاصله سقوط خاندان حسنویه تا برآمدن

اتابک‌خورشید وضعیت زندگی در این منطقه تغییر اساسی کرده است.

مطابق روایات، محل زندگی آل‌حسنویه در شهر شاپورخواست یا سرماج یا دینور بود؛ ولی محل زندگی اتابک‌خورشید در فصل تابستان در ییلاق گریت و در فصل زمستان در قشلاق گردلاخ بود (مستوفی، ۱۳۶۴:

۵۵۳؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۱). این بدان معناست که در طول حکومت برسقیان، سبک زندگی ایلی در جامعه لرستان غلبه کرده است و زندگی شهری و یکجانشینی به‌شدت کم‌رنگ شده است. همچنین یک سال پس از مرگ اتابک‌خورشید، سلطان جلال‌الدین به شاپورخواست رسید که به قول مورخ، در آن زمان «شاپورخواست شهری بزرگ بودست مشهور و معروف و ذکر آن در تواریخ مسطور، رسمی بیش نمانده» (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۵۴/۲). این جمله به‌صراحت، ویرانی شاپورخواست را در آن زمان نشان می‌دهد. یک قرن بعد، حمدالله مستوفی درباره آن آورده است که: «در اول شهری بود و از هر جنس مردم بسیار در آنجا بودند و بغایت معمور و آراسته بود و تختگاه پادشاهان بود و اکنون قصبه است» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۱). همچنین مستوفی آورده است که خرم‌آباد نیز «شهر نیک بود اکنون خراب است» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۰). اینکه شهری تجاری با ساکنان متفاوت به روستایی کوچک تبدیل شده است، نشان دیگری از تغییر ماهیت در زندگی مدنی منطقه لرستان در دوره برسقیان است.

این نمونه‌ها بیش از هر نکته‌ای غلبه زندگی ایلی را بر حیات مدنی نشان می‌دهند. وجود سنگ‌نوشته آل‌برسق نیز که درباره چراگاه‌های منطقه سخن می‌گوید، شاید مؤید این امر است. نکته دیگر اینکه در دوره پیشاسلجوقی، ضرابخانه شاپورخواست در شمار ضرابخانه‌های معتبر منطقه جبال بود (Miles, 1975: 369) ولی تاکنون هیچ سکه‌ای از خاندان برسقی به

ابتدای برآمدن سلجوقیان به آنها پیوستند؛ ولی با مرگ آخرین وارث قانونی این خاندان، سلطان سلجوقی، قلمرو حسنویه را به یکی از غلامان آنها با نام برسق واگذار کردند. تجربه و توانمندی برسق از یک سو و همراهی او با سلجوقیان از سوی دیگر، باعث شد تا سلجوقیان او را در جایگاه اولین شحنة سلطان در بغداد تعیین کنند و او در حکم بازوی سلطان در برابر خلیفه عمل می‌کرد. از آن پس، برسق علاوه بر حفظ قلمرو سنتی خود، همراه سلاطین سلجوقی در بسیاری از تحولات نظامی و سیاسی، به ویژه لشکرکشی‌های سلطانی، حضور فعال داشت و مدتی نیز در جایگاه شحنة سلطان ملک‌شاه در روم تعیین شد.

با مرگ ملک‌شاه، برسق علاوه بر هواداری از برکیارق در مقابل رقیبان، نفوذ فراوان کسب کرد و به اتابکی شاهزاده سنجر تعیین شد و برای تحکیم سلطه او در خراسان، وی را همراهی کرد؛ اما در رمضان ۴۹۰ق/ سپتامبر ۱۰۹۷م، در نزدیکی سرخس اسماعیلیان او را به قتل رساندند. پس از وی نیز فرزندانش نفوذ خود را در دربار سلجوقی حفظ کردند و حتی در زمان سلطان محمد سلجوقی دینور و همدان را در قالب اقطاع گرفتند. مهم‌ترین فرزند وی برسق دوم بود که جانشین پدر نیز بود. برسق دوم پس از حضوری ناموفق در جنگ‌های صلیبی، در سال ۵۱۰ق/ ۱۱۱۶م درگذشت و به جای وی فرزندش، ابوسعید برسق سوم، به حکومت رسید. برسق سوم که با نگارش متن معروف سنگ‌نوشته خرم‌آباد در سال ۵۱۳ق/ ۱۱۱۹م، علاقه خود را به امور مدنی و اصلاحات اجتماعی به نمایش گذاشت، در کشمکش‌های سیاسی نظامی امیرزادگان سلجوقی نقش فعالی ایفا کرد.

هم‌زمان با وی آقسنقر برستی به شحنة بغداد تعیین شد و علاوه بر انتصاب به اتابکی ملک‌مسعود

دست نیامده است و شاید این بدان معناست که ضرابخانه آنجا در دوره برسقیان تعطیل شده است و این امر شاهدی بر افول اقتصادی و مدنی شهر در عهد سلجوقی و برستی است.

امنیت اجتماعی یکی از ارکان مهم رونق تجارت و زندگی شهری است. از میزان و چگونگی امنیت در لرستان در دوره برسقیان اطلاعی در دست نیست؛ اما باتوجه به داده‌های پیش و پس از آن، تاحدودی ممکن است مطالبی استنباط کرد. از دوره پیش از برسقیان، گزارش‌هایی از راهزنی در منطقه لرستان و اقدامات آل حسنویه در سرکوب آنها و ایجاد امنیت در دست است (همدانی، ۲۰۰۸: ۱۱۲ و ۱۱۳؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۵/ ۱۰۶ و ۱۰۵). همچنین بلافاصله پس از انقراض برسقیان، گزارش‌های متعددی درباره فزونی راهزنی و ناامنی شدید در لرستان و مبارزه حکمرانان آنجا با راهزنی و ایجاد امنیت در منطقه در اواخر قرن ششم قمری ذکر شده است و این پیروزی‌ها ستایش شده است (قمی، ۱۳۶۳: ۳۲۳؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۳ و ۵۵۴؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۱). این روایت‌ها از وجود ناامنی دائمی در لرستان حاکی بود و به احتمال درست است که ذکر نکردن چنین نمونه‌هایی برای برسقیان را چنین تعبیر کرد که آنها در ایجاد امنیت توفیق چندانی نداشته‌اند. براین اساس باید گفت که در دوره برسقیان، نظم و امنیت و در نتیجه رفاه اقتصادی درخور توجهی در لرستان برقرار نبوده است.

نتیجه

سلجوقیان در نیمه اول قرن پنجم قمری/ یازدهم میلادی سراسر فلات ایران را تصرف کردند. در این روند، سلجوقیان تمام قدرت‌های محلی مطیع شده را باقی گذاشتند. یکی از اینها خاندان حسنویه بود که در

موقوفات دکتر افشار.

. -----، (۱۳۸۸)، «حسنویه»، دانشنامه جهان

اسلام، ج ۱۳، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

. اصطخری، ابراهیم بن محمد، (۱۹۲۷)، مسالک الممالک،

تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.

. کاتب اصفهانی عمادالدین، (۱۴۰۰ق)، زبدة النصره و

نخبة العصره، تلخیص فتح بن علی بنداری، بیروت:

دارالآفاق الجديده.

. ایزدپناه، حمید، (۱۳۷۶)، آثار باستانی و تاریخی لرستان،

تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

. -----، (۱۳۵۰)، «خاندان برسقیان لرستان»، در

مجموعه مقالات *نامه مینوی*، گردآوری حبیب یغمایی

و ایرج افشار و محمد روشن، تهران: چاپخانه کاویان.

. بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین، (۱۳۷۷)، شرفنامه، به

اهتمام و.و. زرنوف، تهران: اساطیر.

. بیهقی، ابولفضل محمد بن حسین، (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی،

تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: علمی.

. حسینی، صدرالدین ابوالفوارس، (۱۹۳۳)،

اخبارالدوله السلجوقیه، تحقیق محمد شفیق، لاهور:

دانشگاه پنجاب.

. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۶۳)، راحة الصدور و

آیه السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی.

. زریاب، عباس، (۱۳۶۷)، «آق سقر برسقی» دایرةالمعارف

بزرگ اسلامی، ج ۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ

اسلامی.

. سبط ابن جوزی، یوسف، (۱۹۶۸)، مرآة الزمان، به کوشش

علی سویم، آنکارا: انجمن تاریخ ترک.

. صفدی، خلیل، (۱۴۰۲ق)، الوافی بالوفیات، به کوشش

ژاکلین سوبله و علی عماره، ویسبادن: بی نا.

. نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، سلجوق نامه، به اهتمام

سلجوقی، ناحیه موصل و جزیره را به اقطاع گرفت. با

قتل وی در سال ۵۲۰ق/۱۱۲۶م و احتمال مداخله

ابوالقاسم درگزینی وزیر در این قضیه، برسق سوم

سلطان طغرل بن محمد را به قتل وزیر واداشت. آخرین

داده‌های مربوط به برسق سوم درباره شورش او و

همفکرانش علیه سلطان مسعود سلجوقی است که تا

۵۳۱ق/۱۱۳۷م، به اتمام رسید و از آن پس از این خاندان

هیچ اطلاعی در منابع درج نشده است.

کتابنامه

الف. کتاب

. ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۹۹ق)، الکامل فی التاریخ،

تحقیق کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.

. ابن اسفندیار، محمد بن حسن، (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان،

تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.

. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۱۲)، المنتظم فی تاریخ

الملوک و الأمم، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء و

مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، (۱۹۶۷)، صورة الارض، تحقیق

کرامرز، لیدن: بریل.

. ابن شادی، (۱۳۱۸)، مجمل التواریخ و القصص، به کوشش

محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.

. ابن فالانسی، حمزه بن اسد، (بی تا)، تاریخ دمشق، تحقیق

سهیل زکار، دمشق: دارحسان.

. ابن کثیر، اسماعیل بن علی، (۱۴۰۷ق)، البداية و النهایه، به

کوشش احمد ابوملحم و دیگران، بیروت: دارالکتب

العلمیه.

. ابن وردی، زین العابدین بن عمر، (۱۳۸۹ق)، تاریخ

ابن الوردی، نجف: مطبة الحیدریه.

. اذکایی، پرویز، (۱۳۶۷)، فرمانروایان گمنام، تهران: بنیاد

ب. مقاله

- . حسن زاده، اسماعیل، (۱۳۸۶)، «اصلاحات و بی‌ثباتی سیاسی در دوره سلجوقی»، مجله دانشکده ادبیات اصفهان، دوره ۲، ش ۵۰، ص ۱۷ تا ۴۳.
- . رحمتی، محسن، (۱۳۹۳)، «سلیمان شاه ایوه و حمله مغول»، مطالعات تاریخ اسلام، س ۶، ش ۲۲، ص ۸۱ تا ۱۰۴.
- . سجادی، علی، (۱۳۸۱)، «پل کشکان در مسیر راههای تاریخی لرستان»، مجله هنر و معماری، ش ۳۵، ص ۲۴۴ تا ۲۶۸.

ج. منابع لاتین

- . Bosworth, C. E., (1968), *The Political and Dynastic History of the Iranian World (A. D. 1000-1217)*, *The Cambridge History of Iran*, vol. V, ed. J. A. Boyle, Cambridge.
- . Cahen, C., (1968), *Pre - Ottoman Turkey*, London.
- . Cahen, C., (1986), "BURSUQ" *Encyclopaedia of Islam*, Vol. I, New Edition, LEIDEN: BRILL (pp.1336-37).
- . Mallett Alex, (2011), "The life of Aq-Sunqur al-Bursuqi: some notes on twelfth-century Islamic history and thirteenth-century Muslim historiography", *Turkish Historical Review*, Volume 2, Issue 1 (pp. 39 - 56); DOI: 10.1163/187754611X570927.
- . Miles, G. C., (1975), Numismatics, in *The Cambridge History of Iran*, vol. IV, ed. R. N. Frye, Cambridge.

- اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
- . قزوینی محمدبن عبدالوهاب، (۱۳۶۳)، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
- . قمی، نجم‌الدین ابورجاء، (۱۳۶۳)، تاریخ‌الوزراء، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- . مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۴)، تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- . -----، (۱۳۶۲)، نزهةالقلوب، به اهتمام گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- . مقدسی، محمدبن احمد، (۱۴۰۸)، احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- . نطنزی، معین‌الدین، (۱۳۸۳)، منتخب‌التواریخ معینی، به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
- . وصاف، فضل‌الله بن عبدالله، (۱۳۳۸)، تاریخ و صاف، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- . همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، (۱۹۶۰)، جامع‌التواریخ؛ ذکر تاریخ آل سلجوق، تصحیح احمد آتش، آنکارا: انجمن تاریخ ترک.
- . همدانی، ابوالحسن محمدبن عبدالملک، (۲۰۰۸)، قطع تاریخیه من کتاب عنوان السیر فی محاسن اهل البدو و الحضر، جمعه و أعاد بناءه شایع عبدالهادی الهاجری، تونس: دارالغرب الاسلامی.
- . یوسفی فر، شهرام، (۱۳۸۱)، «برستق»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.